

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۸)

آزمایش‌های خدایی و روسیاهی‌های نازدودنی

دکتر سید حمید روحانی^۱

آزمون و آزمایش، کلیدی‌ترین راه و روش و کارآمدترین شیوه و شگرد برای شناخت سره و ناسره، وارسته و وابسته و خودی و بیگانه است. با آزمون می‌توان انسان‌های از خودرسته را از خودپرستان افسارگسسته، آزاداندیشان راستین را از مدعیان دروغین، دیده‌بانان همیشه بیدار را از خواب‌زدگان و لنگار و پاکبختگان هوشیار را از خودبختگان زشت‌کردار به درستی بازشناخت.

آزمودن انسان‌ها قانونی است گریزناپذیر، و سنتی است جاویدان برای عینیت بخشیدن به سرشت‌ها، نیت‌ها، ویژگی‌ها و انگیزه‌های آنان که در صحنه‌های گوناگون با چهره‌های دینی،

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

مردمی، عدالتخواهی، آزاداندیشی و... خودنمایی می‌کنند. انسان‌ها از بزرگ و کوچک، خرد و کلان، پیر و جوان در کوران حوادث و بوته پالایش مورد آزمایش قرار می‌گیرند «تا سیه‌روی شود هر که در آن غش باشد».

انسان‌ها تا روزی که در بوته آزمایش حقیقی قرار نگرفته‌اند، خود را پارسایان پاکدامن و برجسته‌ای می‌نمایانند که از قدرت و شهرت دست شسته، از نام و نوا دوری گزیده، در راه خدا و خلق به‌پا خاسته و جز یاری دین خدا و خدمت به توده‌ها اندیشه و انگیزه‌ای نداشته‌اند و ندارند و چنین می‌نمایانند که هرگز بر آن نیستند کار و تلاش خالصانه و بی‌آلایش خویش را به نمایش بگذارند و به خودنمایی پردازند و اگر مقام و مسئولیتی می‌پذیرند برای خدمت به ملت

در پی پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم که آزمایش خداوندی و زیر و رو کردن در «دیگ بزرگ طبیعت» و به غلیان درآوردن گروه‌ها، اشخاص و افراد، به شکل زنده و برجسته‌ای نمایان گردید و صحنه‌های دیدنی، پندآمیز و عبرت‌انگیز از آزمایش‌های خدایی در پهنه سیاسی کشور به نمایش درآمد.

و کشور است و عشق به مردم، آنان را بر آن داشته است که بر خلاف کشش درونی به پذیرش مقام و منصب تن در دهند و مسئولیت‌هایی! بر دوش بگیرند و گرنه هیچ‌گاه نمی‌خواستند - و نمی‌خواهند - در جامعه مطرح باشند و سری در میان سرها داشته باشند. در چنین جو آشفته، بازشناسی راست‌قامتانی که شیفته خدمت‌اند از ورشکسته‌هایی که تشنه قدرت و شهرت‌اند، بسی دشوار و مایه سردرگمی بسیار می‌گردد و اگر آزمون خدایی در کار نباشد، چه بسا نابکارانی بتوانند سرشت زشت خویش را پوشیده دارند و با ماسک اسلام‌پناهی، عدالتخواهی و مردم‌گرایی بر موج سوار شوند و جایگاه شایستگان را به اریکه قدرت‌پرستان بدل کنند و توده‌ها را به بیراهه بکشانند. اینجاست که ژرفایی کاربرد آزمون و

آزمایش خدایی به درستی نمایان می‌شود و نقش آن در بازداشتن مردم از دنباله‌روی‌های نسنجیده و نابجا به درستی آشکار می‌گردد. قرآن اعلام می‌دارد:

آیا مردم پنداشتند همین که گویند ایمان آوردیم [به حال خود] رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ ما پیشینیان آنان را آزمایش کردیم [و اینها را نیز آزمایش می‌کنیم] تا برای خداوند آشکار شود [تحقق عینی یابد] که چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ‌گویند.^۱

بی‌تردید برای خداوند، که دانا به راز و رمز درونی و برونی انسان‌ها می‌باشد، سرشت همگان آشکار است و او برای آگاهی از اینکه «چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ‌گویند» به آزمون و آزمایش نیازی ندارد، لیکن نکته نهفته در این آزمون‌ها، در گام نخست به نمایش گذاشتن سرشت انسان‌ها برای خودشان است تا حجت بر همه تمام شود، تا بندگان را در روز رستاخیز بر خدای

گروهک «نَهَضت آزادی» در آن روزگاری که بوی قدرت را در کنار امام احساس کرد، بی‌درنگ خود را به امام نزدیک کرد و کوشید که به عنوان سخنگو، نماینده و «سکرتر» امام آبرو و اعتباری برای خود کسب کند.

خویش منت و چشمداشتی نباشد و کسی در آن بازپرسی نیازموده گام نگذارد و در مرحله دوم شناساندن وارسنگان و پاکبختگان و ممتاز ساختن آنان از خودپرستان و خودباختگان است، تا مردم به گمراهی دچار نشوند و آن عناصر ناشایسته و نان به نرخ روز خور را «رهبر» و پیشوا نپندارند و سر در راه آنان نگذارند و به بیراهه نروند.

مولای پرهیزکاران و پیشوای آزادگان حضرت امام علی (علیه‌صلوات‌الله) چنین هشدار

۱. قرآن کریم، ۲۹، ۲ و ۳.

می‌دهند:

سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به شدت مورد آزمایش قرار می‌گیرد و غربال می‌شوید و همانند محتویات یک دیگ جوشان زیر و رو خواهید شد، به گونه‌ای که بالایی‌های شما پایین و پایینی‌های شما بالا قرار خواهند گرفت.^۱

اگر هوشیاری ملت و آگاهی و استواری مقام معظم رهبری راه را بر سازشکاران و تسلیم‌طلبان نبسته بود، امریکا به آرزوی دیرینه خود می‌رسید و آرمان‌های انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری از عرصه سیاسی کشور کنار می‌زد

امام نیز از نجف اشرف در خرداد سال ۱۳۴۶ در نامه‌ای به ایران با اشاره به این کلام حضرت امام علی (ع) همراه با نوید پیروزی چنین هشدار داده است:
... من به شما اطمینان فیروزی می‌دهم، اطمینان غلبه حق بر باطل می‌دهم با احساسات یک ملت نمی‌توان مبارزه کرد، لکن مهم امتحان باریتعالی است و الله لتغربلن غربله. ماها را در این دیگ

بزرگ طبیعت که باطنش جهنم است ریخته و زیر و بالا می‌کنند و به غلیان می‌آورند تا جهنمی‌ها ممتاز شوند. خدای نخواستہ از جهنمی‌ها نشوید. سازش با ظالمی جهنمی، بزرگ‌ترین و بارزترین آثار جهنمی است. شماها از آنها نباشید...^۲

در پی پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم که آزمایش خداوندی و زیر و رو کردن در «دیگ بزرگ طبیعت» و به غلیان درآوردن گروه‌ها، اشخاص و افراد، به شکل زنده و برجسته‌ای نمایان گردید و صحنه‌های دیدنی، پندآمیز و عبرت‌انگیز از آزمایش‌های خدایی در پهنه سیاسی کشور به نمایش درآمد و آن گروه‌ها و عناصری که دچار ناخالصی‌ها و پلیدی‌ها بودند، یکی پس از

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی (س)، دفتر دوم (تهران: عروج، ۱۳۸۱، چ ۵)، ص ۴۹۰.

دیگری به شیوه‌هایی سرشت خویش را نمایان ساختند و چهره اصلی خود را نشان دادند و روسیاهی‌های ابدی و نازدودنی برای خود به بار آوردند.

گروهک منافقین که خود را سازمانی ضد امریکا و ضد امپریالیسم می‌نمایاند و ادعا داشت که «با امریکا مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر دارد!» و بارها طی نامه‌های سرگشاده به «پدر خمینی»!! همه نیروهای سازمان را برای مبارزه با «امپریالیسم امریکا» در اختیار آن «پدر»! قرار می‌داد، آن‌گاه که از این طرف‌ها، طرفی برنیست و نتوانست به مقام و منصب دست یابد، دیدیم چگونه سر بر آستان امریکا سایید و به دریوزگی برای امریکا پرداخت و به انقلاب اسلامی و «خلق ایران» پشت کرد، در خدمت «امپریالیسم امریکا» قرار گرفت،

شیخ علی تهرانی که روزگاری خود را شاگرد مخلص امام می‌پنداشت و به اصطلاح درس اخلاق می‌گفت و پیشینه زندان و تبعید نیز داشت، از نیاز نفسانی و شهوت شهرت و مقام به گونه‌ای او را ناتوان ساخت که همه ارزش‌های اسلامی، انسانی و وجدانی را زیر پا نهاد، به آغوش صدام پناه برد و زشت‌ترین ناسزاهای و دروغ‌ها را بر ضد امام بر زبان آورد.

برای سازمان‌های سیا و موساد جاسوسی پیشه کرد، در کنار دیکتاتور خون‌آشام بغداد ایستاد و در صف بعثی‌های جنایت‌پیشه، برای تجزیه ایران و جدا کردن خوزستان از مام میهن با ملت ایران جنگید و خون سربازان ایران را ریخت. این گروهک که از «خلق‌ها» دم می‌زد و برای خلق‌ها اشک تمساح می‌ریخت، دیدیم چگونه خلق ستمدیده و به‌پا خاسته عراق را با تانک‌های ارتش صدام به خاک و خون کشید و خون خلق بی‌گناه عراق را ریخت.

گروهک «نهضت آزادی» در آن روزگاری که بوی قدرت را در کنار امام احساس کرد، بی‌درنگ خود را به امام نزدیک کرد و کوشید که به عنوان سخنگو، نماینده و «سکرتر» امام آبرو و اعتباری برای خود کسب کند و برخلاف باور دیرینه خود: «اسلام منهای روحانیت»، از

ولایت و امامت دم زد و در اطلاعیه خود به آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» تمسک کرد.^۱ رهبر این گروه آقای مهندس بازرگان در سخنرانی خود امام را حسین زمان خواند و از بختیار خواست همانند حر بن ریاحی در برابر حسین زمان سر تسلیم فرود آورد و «بختیار لر، بختیار حر شود»^۲ لیکن آن روز که این گروهک دریافت با این ترندها نمی‌تواند بر موج انقلاب سوار شود و انقلاب را به آن سو که خود می‌خواهد و سیاست این گروه اقتضا می‌کند بکشاند و به گفته امام زیر پای امریکا قربانی کند، به همه گفته‌ها، نوشته‌ها، ادعاها و شعارهای خود پشت

کسانی را نیز دیدیم و می‌بینیم که روز و روزگاری خود را یار و مرید امام می‌نمایاندند و در نهضت و انقلاب نیز نقش بسزایی داشتند، لیکن آن‌گاه که دریافتند ملت ایران نسبت به آنان بی‌اعتنا شده است و دیگر در میان مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار نیستند، به جای اینکه به خود آیند، عملکردهای ناپسند خویش را اصلاح کنند و به راه مردم بازگردند، به خودنمایی دست زدند.

پا زد و با پخش شبنامه‌ها و روزنامه‌ها بر ضد امام و ملت ایران و انقلاب اسلامی آب به آسیاب دشمن ریخت و به امریکا چراغ سبز نشان داد.

ابوالحسن بنی‌صدر که روزگاری به خود می‌بالید که نشریه او (خبرنامه) به «خمینی‌نامه» معروف است و پیام‌ها و اعلامیه‌ها و نامه‌های امام زینت‌بخش صفحه‌های این نشریه است و در کتاب‌ها و نوشته‌های خود، سازمان منافقین را به اتهام زورمرداری مورد نکوهش قرار

۱. روزنامه کیهان، (۱۸ بهمن ۱۳۵۷): ص ۳.

۲. همان، (۲۱ بهمن ۱۳۵۷): ص ۳.

می‌داد و بر ضد آنان «زور علیه عقیده» را منتشر ساخته بود، آن‌گاه که آرمان‌های انقلاب اسلامی را با آز و آرزوی نفسانی خویش و با بند و بست‌های سیاسی خود با سازمان سیا^۱ ناهمگون دید و در راه اجرای سیاست امریکا در ایران تحت فشار قرار گرفت، برای حفظ قدرت به هر قیمت، دیدیم چگونه به امام و ملت پشت کرد، آرمان‌های انقلاب اسلامی را زیر پا گذاشت و با سرکرده‌های سازمان منافقین همدست شد و به زور بر ضد عقیده روی آورد و تنها در یک حرکت تروریستی منافقین بیش از ۷۲ تن از بهترین عزیزان ملت ایران به خاک و خون کشیده شدند و او نه تنها این جنایت ننگین را نکوهش نکرد، بلکه پس از فرار از ایران در فرودگاه پاریس رسماً اعلام کرد: «این‌گونه عملیات تا زمان بازگشت ما به ایران باید ادامه یابد.»!!



برخی نیز برای به دست آوردن دل گروهک‌ها و راه یافتن به مجلس، هشدار امام درباره گروهک «نهضت آزادی» را نادیده گرفتند و امام و آرمان‌های او را به «ثمن بخش» (۶۰هزار رأی) فروختند و ناتوانی‌های روحی و درونی خویش را آشکار ساختند.



صادق قطب‌زاده که روزی وانمود می‌کرد، یک لبخند رضایت‌بخش امام را به هر پست و مقام و شهرت و قدرت ترجیح می‌دهد! و در راه آرمان‌های اسلام و انقلاب اسلامی سر از پا نمی‌شناسد! آن‌گاه که دریافت در نظام جمهوری اسلامی مقام و منصبی عاید او نخواهد شد و چهره اصلی او برای مقامات ایرانی رو شده است و دیگر حنای او رنگی ندارد، دیدیم چگونه نقشه کودتا بر ضد نظام جمهوری اسلامی و از میان بردن

امام و انقلاب را در دست اقدام قرار داد و به خیانت دست زد.

۱. درباره ارتباط ابوالحسن بنی‌صدر با سازمان سیا نک: اسناد لانه جاسوسی، ج ۹.

شیخ علی تهرانی که روزگاری خود را شاگرد مخلص امام می‌پنداشت و به اصطلاح درس اخلاق می‌گفت و پیشینه زندان و تبعید نیز داشت، آز و نیاز نفسانی و شهوت شهرت و مقام به گونه‌ای او را ناتوان ساخت که همه ارزش‌های اسلامی، انسانی و وجدانی را زیر پا نهاد، به آغوش صدام پناه برد و زشت‌ترین ناسزاهای و دروغ‌ها را بر ضد امام بر زبان آورد.

سید کاظم شریعتمداری که بر وجهه مرجعیت تکیه زده بود، دیدیم در راه حفظ قدرت به چه رسوایی‌هایی روی آورد و دین خود را در راه چه آزمندی‌های بی‌ارزشی سودا کرد.^۱

امروز برخی عناصر ورشکسته و از همه‌جا مانده با خاطره‌نویسی و لاف زدن‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها، می‌کوشند از خود اسطوره بسازند و این روزها بسیاری از خاطره‌نویسی‌ها و خاطره‌گویی‌ها، کارنامه سیاهی است که سرشت زشت خودپرستان را آشکار می‌سازد و عناصری را که دچار بیماری منیت و کیش شخصیت هستند به نسل امروز و نسل‌های آینده می‌شناساند و هیچ ارزش تاریخی ندارد.

دیگر کسانی را نیز دیدیم و می‌بینیم که روز و روزگاری خود را یار و مرید امام می‌نمایاندند و در نهضت و انقلاب نیز نقش بسزایی داشتند، لیکن آن‌گاه که دریافتند ملت ایران نسبت به آنان بی‌اعتنا شده است و دیگر در میان مردم از جایگاه برجسته‌ای برخوردار نیستند، به جای اینکه به خود آیند، عملکردهای ناپسند خویش را اصلاح کنند و به راه مردم بازگردند، به خودنمایی دست زدند، سراسیمه و سرگشته به تکاپو افتادند که با مظلوم‌نمایی و پشت هم اندازی و نگارش خاطرات اغراق‌آمیز، نقش خود را بزرگ و برجسته بنمایانند، برای گرفتن رأی

۱. درباره نامبرده نک: سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ (قم: دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱).

از مردم سناریوی مسخره‌آمیز به راه انداختند، خود را با شهید بهشتی مقایسه کردند، در خاطرات خود نارواها گفتند، دروغ‌ها بافتند گزافه‌گویی کردند تا به نسل امروز و نسل‌های فردا بیاوراند که آنان ستون استوار انقلاب‌اند! رمز استقلال کشورند! امام مجری دید حکیمانه آنها بوده است!! اگر آنها نبودند که به امام خط بدهند، حتما انقلاب به پیروزی نمی‌رسید! و تداوم نمی‌یافت! اگر آنها امام را به خطر آقای بنی‌صدر آگاه نمی‌ساختند، انقلاب از دست می‌رفت! و ایران سقوط می‌کرد!... برخی نیز برای به دست آوردن دل گروهک‌ها و راه یافتن به مجلس، هشدار امام درباره گروهک «نهضت آزادی» را نادیده گرفتند و امام و آرمان‌های او را به «ثمن بخر» (۶۰هزار رأی) فروختند و ناتوانی‌های روحی و درونی خویش را آشکار ساختند.

امروز برخی عناصر ورشکسته و از همه‌جا مانده با خاطره‌نویسی و لاف زدن‌ها و

بزرگ‌نمایی‌ها، می‌کوشند از خود اسطوره بسازند و این روزها بسیاری از خاطره‌نویسی‌ها و خاطره‌گویی‌ها، کارنامه سیاهی است که سرشت زشت خودپرستان را آشکار می‌سازد و عناصری را که دچار بیماری منیت و کیش شخصیت هستند به نسل امروز و نسل‌های آینده می‌شناساند و هیچ ارزش تاریخی ندارد و آکنده از دروغ و تحریف است.

شماری نیز در برابر توپ و تشر توخالی شیطان بزرگ خود را باختند، توان از کف دادند و به رغم هشدار امام مبنی بر اینکه «سازش با ظالمی جهنمی،

بگذریم از میراث‌خواران انقلاب که نه پیشینه‌ای در نهضت و مبارزه داشتند و نه در راه اسلام و انقلاب حتی یک سیلی خوردند و نه از الفبای سیاست و حکومت آگاهی داشتند که تلاش کردند با شعار تشنج‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها آرمان‌های امام و ملت را به مسلخ بکشانند، خودباوری و کرامت انسانی و هویت اسلامی را از نسل امروز بگیرند.

بزرگ‌ترین و بارزترین آثار جهانی است»، گفتگو با امریکا و «تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای» را زمزمه کردند، که اگر هوشیاری ملت و آگاهی و استواری مقام معظم رهبری راه را بر سازشکاران و تسلیم‌طلبان نبسته بود، امریکا به آرزوی دیرینه خود می‌رسید و آرمان‌های انقلاب اسلامی را یکی پس از دیگری از عرصه سیاسی کشور کنار می‌زد و زمینه را برای نفوذ در ایران و سلب استقلال کشور هموار می‌ساخت.

بگذریم از میراث‌خواران انقلاب که نه پیشینه‌ای در نهضت و مبارزه داشتند و نه در راه اسلام و انقلاب حتی یک سیلی خوردند و نه از الفبای سیاست و حکومت آگاهی داشتند که تلاش کردند با شعار تشنج‌زدایی و گفتگوی تمدن‌ها آرمان‌های امام و ملت را به مسلخ بکشاند، خودباوری و کرامت انسانی و هویت اسلامی را از نسل امروز بگیرند و شعار مرگ بر امریکا را زشت و ناپسند بنمایانند و روحیه سازشکاری، تسلیم‌طلبی و بند و بست با دشمنان سوگندخورده اسلام و انقلاب را زیر پوشش «اصلاح‌طلبی» در مردم ایران زنده کنند، برخی از آنها در ننگین‌نامه خود (از روزنامه‌های زنجیره‌ای) از کنار آمدن با رژیم صهیونیستی و به رسمیت شناختن آن دم زدند و با کمال بی‌شرمی حتی در دادگاه نیز از این موضع رذیلانه و نلت‌بار خود دفاع کردند و با عنوان «شوکران اصلاحات» تلاش کردند خط و راه امام را پایان‌یافته بنمایانند و خط سازش، کرنش و تسلیم در برابر شیطان بزرگ را تنها راه‌هایی ایران از مشکلات اقتصادی و اجتماعی وانمود کنند که «عرض خود بردند و زحمت ما داشتند». چنان‌که می‌بینیم در آزمایش‌های خدایی و به گفته امام «در این دیگ طبیعت» برخی از کسانی که انقلابی، خلقی، خط امامی، ضد امریکایی، سردمدار پارسایی و آراستگی و... شناخته می‌شدند، چگونه زیر و رو شدند، رنگ باختند، سرشت خودپرستی، خوی قدرت‌طلبی و خصلت‌های شیطانی خویش را آشکار ساختند و در این آزمون مردود شدند. البته آزمایش مدعیان هوادار امام و انقلاب در همین حد و مرز پایان نیافته و هر روز گروه‌ها، جمعیت‌ها، افراد و اشخاصی در بوته آزمایش گوناگون قرار می‌گیرند، تا پیروان راستین راه امام از مدعیان دروغین به درستی امتیاز یابند و خودپرستانی که کبر و نخوت، و شهوت مقام و قدرت آنان را از خود

بی‌خود ساخته است، نتوانند با عنوان «یاران امام» مردم را فریب دهند و انقلاب اسلامی را دستخوش آز و نیاز نفسانی و شیطانی خویش سازند.

♦ آقای منتظری و آزمایش خداوندی

در این میان، از همه اسفناک‌تر و دردآورتر سرنوشت آقای شیخ حسینعلی منتظری است که در برابر امتحان الهی با رسوایی و روسیاهی نمره رد گرفت و از کلاس آزمایش خدایی شرمنده و درمانده رانده شد.

آقای منتظری آن‌گاه که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، رشته شکیبایی و بردباری را به گونه‌ای از دست داد که به انقلاب پشت کرد و در صف دگراندیشان و اپوزیسیون ایستاد و هم‌صدا با رادیوهای بیگانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی به سمپاشی و جوسازی دست زد.

در آزمایش خدایی و به گفته امام «در این دیگ طبیعت» برخی از کسانی که انقلابی، خلقی، خط امامی، ضد امریکایی، سردمدار پارسایی و آراستگی و... شناخته می‌شدند، چگونه زیر و رو شدند، رنگ باختند، سرشت خودپرستی، خوی قدرت‌طلبی و خصلت‌های شیطانی خویش را آشکار ساختند و در این آزمون مردود شدند.

کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری اگر به راستی از زبان او بیرون آمده باشد و یا اگر دیگران آن را گفته و نوشته‌اند، مورد تأیید او قرار داشته باشد، باید گفت که آقای منتظری رسماً رویاروی نظام جمهوری اسلامی ایستاده و در توطئه براندازی با دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی هم‌صدا شده و دانسته یا ندانسته به رویارویی با انقلاب برخاسته است. با

نگاهی به برخی از آنچه در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است می‌بینیم دروغ‌هایی در راه براندازی نظام اسلامی و به زیر سؤال بردن انقلاب مطرح گردیده است که شرم‌آور است و اکنون به عنوان نمونه برخی از آن را بازگو می‌کنیم:

... آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه است دائم می‌گوید هیچ‌جا در دنیا مثل کشور ما آزادی نیست، محاکمات علنی است و افراد وکیل می‌گیرند و هیئت منصفه هست؟ خوب ما که می‌بینیم افراد را سری محاکمه می‌کنند، بعد هم به هر چه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند، آقایان چرا حرف‌هایی می‌زنند که خودشان می‌دانند دروغ است...^۱

البته این ادعای دروغ را که «افراد را سری محاکمه می‌کنند، بعد هم هر چه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند»، رادیوهای صدای امریکا، سلطنت‌طلبان و رژیم صهیونیستی و... بارها پخش کرده و روی آن مانور داده‌اند، لکن از یک روحانی که خود را مجتهد و متشرع می‌داند انتظار می‌رفت که دست کم یک مورد از محاکمات سری را نام می‌برد و

در این میان، از همه اسفناک‌تر و دردآورتر سرنوشت آقای شیخ حسینعلی منتظری است که در برابر امتحان الهی با رسوایی و روسیاهی نمره رد گرفت و از کلاس آزمایش خدایی شرمنده و درمانده رانده شد.

اعلام می‌کرد که فلانی را به طور سری محاکمه کردند و «بعد هم به هر چه می‌خواستند محکوم کردند» تا به عنوان یک «آخوند دروغگو» معروف نشود. از آقای منتظری با آن لاف و گزاف روا نبود که دروغ‌پردازی‌های زشت بوق‌های ضد ایرانی دشمنان این ملت و کشور را تکرار کند و بدون نشان دادن سند و مدرکی بگذارد و بگذرد.

آقای منتظری در دفاع از مهدی قاتل می‌گوید (یا از زبان او می‌گویند):

... حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد. نظیر این قول همکاری‌هایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیت‌هایی که الان سر کار هستند و مطرح‌اند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از

آقای منتظری آن‌گاه که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، رشته شکیبایی و بردباری را به گونه‌ای از دست داد که به انقلاب پشت کرد و در صف دگراندیشان و اپوزیسیون ایستاد و هم‌صدا با رادیوهای بیگانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی به سمپاشی و جوسازی دست زد.

فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الان نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌ری کنم!! او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواست کلاه سر ساواکی‌ها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد...!!^۱

آن روز که اسناد همکاری مسعود رجوی با ساواک برملا شد، سازمان منافقین ترفندی را که برای رهایی نامبرده از بی‌آبرویی و رسوایی به کار گرفت این بود که این‌گونه قول و قرار با ساواک را بسیاری از زندانی‌ها داشته‌اند و این روش به عنوان یک تاکتیک در میان زندانیان در آن شرایط خفقان‌بار متداول بوده است! و اکنون می‌بینیم که این دروغ از زبان آقای منتظری تکرار شده و «بسیاری از شخصیت‌ها» با این دروغ مورد اتهام قرار گرفته‌اند! از آنچه در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است - که در بالا آمد - به دست می‌آید که

۱. همان، ص ۶۰۵.

نامبرده اصولاً نه از نوع همکاری مهدی قاتل با ساواک آگاهی داشته و نه از قول و قراری که با ساواک بسته اطلاعی به دست آورده است. از این رو، در آغاز می‌گوید: «بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد!» در گام بعدی می‌گوید: «نظیر این قول همکاری... من می‌دانم بسیاری از این شخصیت‌ها... داشته‌اند!! بدون اینکه بررسی کند که آیا مهدی قاتل تنها قول همکاری داده یا همکاری هم کرده است؟! و بدون اینکه برای این اتهام سنگین و ننگین خود یک نمونه بیاورد و بنمایاند که کدامین شخصیت امروز ایران قول همکاری به ساواک داده است؟! و آن‌گاه برای تیرئه نامبرده موضوع را به «وفاداری به اعلیحضرت و بی‌زاری از» امام پیوند می‌دهد و روی حقدی که از امام دارد با عنوان «فلان‌کس» آن را مطرح می‌کند. در صورتی که جریان «وفاداری به اعلیحضرت» و قول همکاری به ساواک دو جریان جدای از هم بوده است و اگر کسی از روی تاکتیک و یا به هر علتی «به اعلیحضرت» اعلام وفاداری کرد، قول همکاری به ساواک نمی‌باشد. بگذریم از اینکه این نگارنده که عمری را به مطالعه اسناد ساواک و شهربانی و دیگر اسناد دوران ستمشاهی سپری کرده، حتی برای یک مورد ندیده است که یک مقام برجسته روحانی و حتی مذهبی در زندان نسبت به «اعلیحضرت» اعلام وفاداری کرده و نسبت به امام بی‌زاری بسته باشد.

این ادعا نیز از ذهنیت آلوده عناصری ریشه می‌گیرد که نسبت به روحانیت کینه دیرینه دارند و با هر بهانه‌ای می‌کوشند که عالمان اسلامی و مقامات روحانی را به زیر سؤال ببرند. نکته در خور توجه اینکه آقای منتظری آن‌گاه که «بسیاری از این شخصیت‌هایی [را] که الان سر کار هستند و مطرح‌اند» مورد اتهام قرار می‌دهد و به آنان تهمت می‌زند که «در دوران زندان و زیر بازجویی» به ساواک قول همکاری داده‌اند، برای گریز از این چالش که از شخصیت‌ها کسی را نمی‌شناسد که به ساواک قول همکاری داده باشند، چهره در زهد و پارسایی و پرهیزکاری می‌کشد که بله «من الان نمی‌خواهم... پرده‌داری کنم!! شگفتا! به زیر سؤال بردن دسته‌جمعی «بسیاری از این شخصیت‌هایی که الان سر کار هستند و مطرح‌اند» پرده‌داری نیست؟! و تنها آوردن نام کسی که به ادعای او «قول همکاری به ساواک» داده است که موجب تیرئه دیگر

شخصیت‌هایی خواهد شد که مورد اتهام قرار گرفته‌اند، «پرده‌دری» است؟! آقای منتظری که از آغاز تا پایان خاطرات که به نام او تنظیم شده است از روحانیان و مراجع بزرگ گذشته تا به امروز بسیاری را به شیوه‌های گوناگون به زیر سؤال برده و «پرده‌دری» کرده است، در این مرحله یکباره به مقدس‌مآبی دست زده تا خود را از تنگنا برهاند.



**از آقای منتظری با آن لاف و گزاف
روا نبود که دروغ‌پردازی‌های زشت
بوق‌های ضد ایرانی دشمنان این
ملت و کشور را تکرار کند و بدون
نشان دادن سند و مدرکی بگذارد و
بگذرد.**



جای تردید نیست اگر آقای منتظری از روحانیان زندانی کسی را سراغ داشت که از دید او گام کج گذاشته باشند در بی‌آبرو کردن آنان پروا نمی‌کرد و تردید به خود راه نمی‌داد. این شیوه همه عناصر از خدا بی‌خبر و نفاق‌پیشه است، آن‌گاه که سند و مدرکی برای ادعای دروغ خود ندارند، عابد و زاهد می‌شوند و از عنوان پرهیز از «پرده‌دری» راه‌گریزی برای خود هموار می‌کنند.

نگارنده هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری به پست و سمت قائم‌مقامی تا این پایه وابسته و دلبسته باشد که داغ از دست دادن آن او را به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی و انتقام از کیان روحانیت بکشاند و نه تنها بکوشد از امام و روحانیانی که او را از قائم‌مقامی عزل کردند انتقام بگیرد، بلکه بخواهد اساس روحانیت را به زیر سؤال ببرد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... البته این مطلب را هم بگویم که الحمدلله از این جریانات [عزل از قائم‌مقامی] ناراحت نیستم... و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم...^۱

آن روز که اسناد همکاری مسعود رجوی با ساواک برملا شد، سازمان منافقین ترفندی را که برای رهایی نامبرده از بی آبرویی و رسوایی به کار گرفت این بود که این گونه قول و قرار با ساواک را بسیاری از زندانیانها داشته‌اند و این روش به عنوان یک تاکتیک در میان زندانیان در آن شرایط خفقان بار متداول بوده است!

لیکن موضع‌گیری‌های پیاپی او بر ضد نظام جمهوری اسلامی و گفتگوهایی که با رسانه‌های بیگانه صورت می‌دهد و پرخاشگری‌ها و پیرایه‌تراشی‌ها بر ضد عالمان دینی، پیشوایان روحانی و مقامات نظام جمهوری اسلامی و... نشان می‌دهد که او از اینکه از قائم‌مقامی کنار گذاشته شده تا آن پایه در رنج است که اگر توان داشته باشد در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی از هیچ توطئه‌ای پروا نخواهد کرد، حتی اگر به قیمت نابودی اسلام تمام شود. او برای به زیر سؤال

بردن مقامات روحانی با هر دستاویزی می‌کوشد که از مهره‌ها و چهره‌های روشنفکر مآب و گروهک‌های مرموز ستایش کند و به آنها آبرو و اعتبار بخشد.

عصبیت و حساسیتی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، نسبت به عناصر گروهکی و مخالفان نظام و انقلاب اسلامی دیده می‌شود، گویای عقده‌های دیرینه و چرکینی است که دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده نسبت به پیشوایان روحانی، حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی دارند، تا آنجا که از هر بهانه و دستاویزی برای نکوهش روحانیان و ستایش دگراندیشان بهره‌برداری کرده‌اند و کینه‌توزی خود را نسبت به روحانیت آشکار ساخته‌اند. در خاطرات منسوب به او آمده است:

... بعد که آدمم بند عمومی با آقای دکتر پیمان هم‌غذا شدیم، گاهی چند تا کلمه انگلیسی هم با هم صحبت می‌کردیم و من کمی انگلیسی نزد او خواندم. خیلی اهل مطالعه بود تا ساعت یازده شب می‌نشست مطالعه می‌کرد، انگلیسی می‌خواند، عربی می‌خواند، تاریخ

مطالعه می‌کرد، فقه مطالعه می‌کرد، با اینکه ایشان طلبه نبود، من طلبه‌ای ندیدم این قدر مطالعه کند...^۱

کسانی که چند صبحی را در حوزه‌های علمی گذرانده باشند می‌دانند مطالعات طولانی، نه تا ساعت ۱۱، بلکه تا اذان صبح در میان طلاب و اساتید حوزه پیشینه فراوان دارد، در زندگی بسیاری از بزرگان حوزه می‌خوانیم: به گونه‌ای در مطالعه غرق می‌شدند که یکباره صدای اذان صبح بلند می‌شد. مرحوم ابوالقاسم گرجی از مجتهدان عصر ما روایت می‌کرد که شب‌ها به گونه‌ای سرگرم مطالعه می‌شدم که از آبگوشتی که برای شام

این نگارنده که عمری را به مطالعه اسناد ساواک و شهربانی و دیگر اسناد دوران ستم‌شاهی سپری کرده، حتی برای یک مورد ندیده است که یک مقام برجسته روحانی و حتی مذهبی در زندان نسبت به «علیحضرت» اعلام وفاداری کرده و نسبت به امام بی‌زاری جسته باشد.

خود روی چراغ خوراک‌پزی که جنبه بخاری نیز داشت گذاشته بودم، غفلت می‌کردم که یکباره بوی سوخته آن مرا به خود می‌آورد و چه بسا شب‌هایی بدون شام تا آن پایه مطالعه را ادامه می‌دادم که صدای اذان صبح بلند می‌شد. برخی از دوستان پدر این نگارنده (مرحوم آیت‌الله سید احمد زیارتی) روایت می‌کردند که آن مرحوم خیلی از شب‌ها تا اذان صبح به مطالعه سرگرم بود و آن‌گاه که صدای اذان صبح بلند می‌شد این بیت را زمزمه می‌کرد:

من بودم و کاری و کتابی و کناری^۲ آن نعره‌زن حی علی را که خبر کرد
از مرحوم سید کاظم قریشی، که دیرزمانی هم‌حجره آقای حاج شیخ یوسف صانعی بود،

۱. همان، ص ۳۴۷.

۲. مصرع اول این بیت در اصل چنین است: من بودم و یاری و نگاری و کناری.

شنیدم که ایشان هر شب دست کم هفت ساعت مطالعه می‌کنند.

چنان‌که اشاره شد کسانی که با حوزه‌های علمی سر و کار داشته باشند می‌دانند که تا ساعت ۱۱ شب به مطالعه نشستن کار عادی طلابی است که چندان جدی به درس نمی‌پردازند و آوردن این‌گونه خاطره از زبان آقای منتظری، نشان دیگری است که کتاب خاطرات از زبان و قلم او نیست و کسانی که به تنظیم این خاطرات دست زده‌اند با حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی سر و کار نداشته و از شیوه درس و بحث و مطالعه آنان بی‌خبر بوده‌اند و تنها غرض آنان از این خاطره‌بافی‌ها عقده‌گشایی، چهره‌سازی از ورشکسته‌ها و لیبرال -

جای تردید نیست اگر آقای منتظری از روحانیان زندانی کسی را سراغ داشت که از دید او گام کج گذاشته باشند در بی‌آبرو کردن آنان پروا نمی‌کرد و تردید به خود راه نمی‌داد. این شیوه همه عناصر از خدا بی‌خبر و نفاق‌پیشه است، آن‌گاه که سند و مدرکی برای ادعای دروغ خود ندارند، عابد و زاهد می‌شوند و از عنوان پرهیز از «پرده‌داری» راه‌گریزی برای خود هموار می‌کنند.

دموکرات‌ها و خوار داشتن حوزه‌های علمی، مقامات روحانی و طلاب علوم اسلامی بوده است. البته دار و دسته وابسته به هادی و مهدی هاشمی نیز از این‌گونه خاطره‌سازی‌ها غرض دیگری را دنبال می‌کنند، آنها می‌بینند که آقای منتظری ارزش و اعتبار خود را در میان نیروهای انقلابی، مسئولان جمهوری اسلامی و روحانیان متعهد از دست داده و مردم نیز به او پشت کرده‌اند. از این رو، بر آنند با مجیزگویی و چاپلوسی در برابر گروهک‌ها و عناصر به اصطلاح ملی‌گرا و ستایش فراوان از زبان آقای منتظری، برای آنان کفه ترازو را به سود باند خویش سنگین کنند و چنین بنمایانند که نامبرده اگر پایگاه مردمی را از دست داده و در میان حوزه‌های علمی و مجامع و مقامات روحانی بی‌آبرو و اعتبار شده است، در عوض از پشتیبانی

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و قبیله روشنفکری برخوردار است! غافل از اینکه این گروه‌ها و باندها در دوران قائم‌مقامی آقای منتظری به او به چشم یک «لاده» نگاه می‌کردند و سخنان او پیوسته با پوزخند و استهزای آنان روبه‌رو می‌شد.



نگارنده هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری به پست و سمت قائم‌مقامی تا این پایه وابسته و دلبسته باشد که داغ از دست دادن آن او را به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی و انتقام از کیان روحانیت بکشاند و نه تنها بکوشد از امام و روحانیانی که او را از قائم‌مقامی عزل کردند انتقام بگیرد، بلکه بخواهد اساس روحانیت را به زیر سؤال ببرد.



به یاد دارم که یکبار در میان سخنرانی مرحوم مهندس بازرگان آن‌گاه که حاضران همراه با تکبیر گفتند: «درود بر منتظری، امید امت و امام». بازرگان نتوانست نفرت خود را از نامبرده پنهان سازد، از این رو، با صراحت اظهار کرد: «امیدوارم خداوند به امام آن‌قدر عمر دهد که هیچ‌گاه نوبت رهبری به این امید امت و امام نرسد.» (چیزی به این مضمون) چون او و بسیاری دیگر از گروه‌ها و چهره‌ها سالیان درازی با آقای منتظری در زندان و در محافل و مجامع گوناگون سیاسی - مذهبی نشست و برخاست داشتند و می‌دانستند که نامبرده تا چه پایه پیاده و ساده و بی‌مایه است.

◆ توطئه روحانی‌ستیزی

اگر امروز برخی از این گروه‌ها و چهره‌های ورشکسته و به تعبیر مهدی قاتل، «ترکش‌خورده‌ها» از آقای منتظری دم می‌زنند و به سراغ او می‌روند تنها برای بهره‌برداری

ناروا از او در برابر نظام اسلامی است و در واقع از او به عنوان یک چماق استفاده می‌کنند و به دست و زبان او و به نام خاطرات او بر روحانیت متعهد می‌تازند و آنچه در درازای سده‌های فراماسون‌ها، روشنفکر مآب‌ها و گروه‌های مرموز غرب‌گرا و به اصطلاح ملی - مذهبی‌ها بر ضد روحانیت بافتند و رواج دادند، یکجا از زبان او در کتاب خاطرات بازگو می‌سازند و در راه پیشبرد توطئه‌های روحانی‌ستیزی و اسلام‌زدایی او را آلت دست قرار داده‌اند. با نگاهی به کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از یک‌سو، هم‌زبانی با صدای امریکا، رژیم

صهیونیستی، سلطنت‌طلبان، عناصر لائیک و گروهک‌های لیبرال - دموکرات و ستایش از آنان خودنمایی می‌کند و از سوی دیگر، نیش و طعنه و سرزنش و نکوهش مقامات روحانی همراه با افترا و نسبت‌های ناروا صفحات این خاطرات را همانند دل دست‌اندرکاران آن سیاه کرده است.

در شماره گذشته بخش‌هایی از اهانت‌ها، ناسزاها و دهن‌کجی‌ها به بزرگان روحانی و عالمان دینی را که از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات

آمده است بازگو کردیم، اکنون بخش دیگری از آن را پی می‌گیریم:



عصبیت و حساسیتی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، نسبت به عناصر گروهکی و مخالفان نظام و انقلاب اسلامی دیده می‌شود، گویای عقده‌های دیرینه و چرکینی است که دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده نسبت به پیشوایان روحانی، حوزه‌های علمی و طلاب علوم اسلامی دارند.



◆ دست انداختن آقای طالقانی

... آقای طالقانی (رحمت‌الله علیه) مرد بسیار وارسته‌ای بود... اهل تهجد بود، شب‌ها بلند می‌شد نماز شب می‌خواند، مقید بود نمازش را اول وقت بخواند... خیلی با نظام و

حکومت شاه و دولتی‌ها بد بود حتی ساعت را که تغییر داده بودند، ایشان ساعتش را تغییر نداده بود، با اینکه ساعت طبق احتیاج است. یک روز ما یواشکی ساعت ایشان را تغیر دادیم ایشان پا شد سر ساعت نمازش را خواند، بعد به ایشان گفتیم نمازتان را قضا کنید، ایشان ناراحت شد که چرا ساعتشان را تغییر دادیم...^۱

تغییر ساعت یک مقام روحانی که مقید به نماز اول وقت است و او را از نظر وقت به اشتباه انداختن که نماز را پیش از فرا رسیدن وقت آن به جا آورد و نماز او قضا شود یک خلاف شرع آشکاری است که از انسانی مسلمان و باورمند هیچ‌گاه سر نمی‌زند. این‌گونه کارها نشان از بی‌بندوباری درونی کسانی دارد که چنین عمل حرامی را مرتکب می‌شوند. آن‌گاه که انسان در زندگی خود تا آن حد بی‌پروا شد که یک عالم دینی و پیرمرد روحانی را چنین به استهزا بگیرد و نماز او را باطل کند، طبیعی است که چنین سرنوشت شومی

در انتظار او خواهد بود که رویاروی ولی فقیه عصر و عارف زمان - که تالی‌تو امام معصوم است - بایستد و خاطرات او در ستایش از کفرگویان و نفاق‌پیشگان به نمایش درآید و با گفته‌ها و نوشته‌های سراپا دروغ و تحریف‌جهنم را برای خویش تضمین کند.

به یاد دارم که یک‌بار در میان سخنرانی مرحوم مهندس بازرگان آن‌گاه که حاضران همراه با تکبیر گفتند: «درود بر منتظری، امید امت و امام». بازرگان نتوانست نفرت خود را از نامبرده پنهان سازد، از این رو، با صراحت اظهار کرد: «امیدوارم خداوند به امام آن قدر عمر دهد که هیچ‌گاه نوبت رهبری به این امید امت و امام نرسد.»

◆ دهن کجی به حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی

... یک روز من یک اعلامیه بردم پیش مرحوم آیتالله حاج سید ابوالحسن رفیعی گفتم این را امضا بفرمایید، ایشان گفتند پس مراجع دیگر چی؟ گفتم آنها مثل اینکه برای خودشان اعلامیه می دهند. شاید می خواست بگوید من هم جزو مراجع هستم...^۱

◆ استهزای دو تن از مراجع بزرگ قم

... در آن ایام در تهران سمیناری به عنوان حمایت از فلسطین تشکیل شده بود و در همین رابطه تعدادی از نمایندگان مجلس به قم آمده بودند که به اصطلاح با مراجع راجع به مسئله فلسطین دیداری داشته باشند. این افراد در قم به منزل من هم آمدند... بعد آقایان رفته بودند منزل آیتالله کلپایگانی، بر حسب نقل آقایان ایشان پیرمرد و

بیمار اصلا اول متوجه نشده بودند که اینها آمده اند برای اظهار هماهنگی با فلسطینیان. فرموده بودند در فلسطین مگر چه خبر شده است؟ بعد رفته بودند منزل آیتالله اراکی، پسر ایشان هر چه خواسته بود به ایشان کلمه فلسطین را بفهماند اصلا گوش ایشان نشنیده بود که چه می گوید و ایشان همین جور که نشسته بودند اشعاری را زیر لب زمزمه می کرده اند. بعد خود

آوردن این گونه خاطره از زبان آقای منتظری، نشان دیگری است که کتاب خاطرات از زبان و قلم او نیست و کسانی که به تنظیم این خاطرات دست زده اند با حوزه های علمی و طلاب علوم اسلامی سر و کار نداشته و از شیوه درس و بحث و مطالعه آنان بی خبر بوده اند.

۱. همان، ص ۳۲۹.

این نمایندگان گفته بودند ما تنها جایی که استفاده کردیم منزل فلانی بود...^۱

این‌گونه در میان دعوا نرخ تعیین کردن و بزرگان را به سخره گرفتن، دون شأن عالمان وارسته و انسان‌های برجسته است. آقای منتظری با زبان بی‌زبانی می‌خواهد بگوید من را که می‌توانم درباره فلسطین این‌گونه داد سخن دهم، از منصب ولایت و مرجعیت کنار زدند و دو

پیرمرد... را که حتی از گفت و شنود عادی عاجزند به عنوان مرجع تقلید شیعیان رسمیت بخشیده‌اند، لیکن از یک نکته مهم و سرنوشت‌ساز غفلت کرده است و آن نکته با اهمیت این است که در بیت آن دو مرجع بزرگ یک جاسوس سیا به نام قربانی‌فر لانه نکرده بود تا آنان را بر آن دارد که فلسطینی‌ها را پند و اندرز دهند که با صهیونیست‌ها به مذاکره بنشینید و از شعار آزادی فلسطین دست بردارید و با اشغالگران کنار بیایید و بدین‌گونه دامن مرجعیت را آلوده سازند.

اگر امروز برخی از این گروه‌ها و چهره‌های ورشکسته و به تعبیر مهدی قاتل، «ترکش خورده‌ها» از آقای منتظری دم می‌زنند و به سراغ او می‌روند تنها برای بهره‌برداری ناروا از او در برابر نظام اسلامی است و در واقع از او به عنوان یک چماق استفاده می‌کنند و به دست و زبان او و به نام خاطرات او بر روحانیت متعهد می‌تازند.

◆ به زیر سؤال بردن چند تن از مراجع

... مریدها همان وقت‌ها که ما تازه آمده بودیم قم یک اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود. مثلاً راجع به مرحوم حجت می‌گفتند: سیدنا الحجة ذوالجلاله الله یشفیة من الکسالة و یا... در آن زمان آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی

۱. همان، ص ۷۲۱ و ۷۲۲.

اراکي ملازم آيت‌الله حاج سيد محمدتقي خوانساري بود، معروف بود كه آنان هم‌مباحثه بوده‌اند ولي از بس به ايشان علاقه‌مند بود درس ايشان هم مي‌آمد، حتي دخترش را با اينكه حاج سيد محمدتقي خوانساري زن داشت به ازدواج ايشان درآورده بود...^۱

بايسته يادآوريم كه آيت‌الله خوانساري (اعلي‌الله مقامه) پس از درگذشت همسرش با دختر آيت‌الله اراكي ازدواج كرد.

◆ نيشي به آقاي حاج آقا حسن قمي

... من شنيدم آقاي قمي از من و مرحوم آقاي رباني هم خيلي دل خوشي نداشت و گفته بود كه آقاين فقط به آقاي خميني توجه دارند و آقاين ديگر را در نظر نمي‌گيرند...^۲

◆ نيشخند به شهيد سعیدی

... در همان زمان كه من در سلول بودم مرحوم آيت‌الله سيد محمدرضا سعیدی را هم آوردند... وقتي ايشان را مي‌آوردند من ديدم خيلي ناراحت‌اند و سرشان را پايين انداخته‌اند... ايشان يك دفعه سرش را بلند كرد و ديد من هستم خيلي خوشحال شد... بعد با لحن شوخي گفت ولحيه طويله عريضه، الضراط في امثالها فريضه... بعد ايشان را به سلول بردند و در را بستند، يك كتاب دعا مي‌خواست به او داديم، بنا كرد دعا خواندن و گريه و زاري كردن. آقاي رباني فهميد خودش را يك جوري رسانيد پشت سلول و گفت باباجون... آخه اين قدر دعا و گريه ندارد... آن روز من به آقاي رباني گفتم آقاي سعیدی چنين شعري خواند آقاي رباني گفت آقاي سعیدی كجايي براي انجام وظيفه آمده‌ام...^۳

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

... ساعت حدود یک بعد از نصف شب بود ما خوابیده بودیم دیدم آقای دکتر واعظی آمد مرا بیدار کرد و گفت آقای سعیدی است همراه با سه چهار نفر. من بلند شدم آمدم دیدم آقای سعیدی گفت: ببخشید اینها آمده‌اند می‌گویند آن مرد آبادانی ظهر منزل ما بوده است یا نه؟ من اینها را پیش شما آوردم که شهادت بدهید که ایشان ظهر منزل ما بوده است. من گفتم بله آن مرد ظهر منزل ایشان بوده است. گفتند نه شما چند دقیقه تشریف بیاورید در سازمان امنیت شهادت بدهید که این مرد آنجا بوده است، گفتم من همین‌جا دارم شهادت می‌دهم گفتند نه شما تشریف بیاورید و در آنجا شهادت بدهید، خلاصه مرا سوار ماشین کردند و بردند. ما در دلمان به آقای سعیدی می‌خندیدیم که آخر بنده خدا ساعت یک بعد از نصف شب اینها را می‌آوری در خانه مردم که من شهادت بدهم؟...^۱

◆ اتهام به منبری‌های قم

... کتاب شهید جاوید کتابی بود تحلیلی راجع به زندگی و شهادت امام حسین علیه السلام که حجت‌الاسلام و المسلمین آقای شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی آن را نوشته بود... بالاخره ایشان از ما خواست که چند کلمه تقریظ بر آن بنویسیم، اول آقای مشکینی چیزی بر آن نوشته بود، من هم چند سطر نوشتم... از همان‌جا تحریکات شروع شد... منبری‌های قم را تحریک کرده بودند که فشار بیاورند به مراجع و آنها را وادار کنند که مطلبی در این رابطه بگویند یا چیزی بنویسند...^۲

چنان‌که می‌بینید به همه منبری‌های قم - نه بعضی و نه عده‌ای - این اتهام را وارد می‌کند که از جای دیگری تحریک می‌شدند و مخالفت هیچ‌کدام از آنان با کتاب شهید جاوید از روی نظر، برداشت و تشخیص خودشان نبوده است.

◆ اهانت به طلاب علوم اسلامی

... از جمله اینکه به ایشان [آیت‌الله بروجردی] خبر داده بودند که طلبه‌ها بعضی وقت‌ها کارهای زشتی انجام می‌دهند، مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بددهنی می‌کنند یا گدابازی درمی‌آورند. ایشان دستور داده بودند که افرادی مأمور سری باشند که ضمن اینکه درسشان را می‌خوانند در حوزه بگردند و این تیپ افراد را شناسایی کنند و گزارش بدهند...^۱

در این فراز از خاطرات - چنان‌که می‌بینید - به همه طلاب علوم اسلامی، بدون استثنا این نسبت‌های ناروا را می‌دهد که «... بعضی وقت‌ها کارهای

با نگاهی به کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم از یک‌سو، هم‌زمانی با صدای امریکا، رژیم صهیونیستی، سلطنت طلبان، عناصر لائیک و گروهک‌های لیبرال - دموکرات و ستایش از آنان خودنمایی می‌کند و از سوی دیگر، نیش و طعنه و سرزنش و نکوهش مقامات روحانی همراه با افترا و نسبت‌های ناروا صفحات این خاطرات را همانند دل دست‌اندرکاران آن سیاه کرده است.

زشتی انجام می‌دهند، مثلاً با مردم درگیر می‌شوند یا بددهنی می‌کنند، یا گدابازی درمی‌آورند...!! در صورتی که بیشتر طلاب در حوزه قم در آن روز و روزگار با اینکه نادار بودند و بیشتر ایام را با سختی می‌گذرانیدند پیوسته با متانت، مناعت و وزانت حرکت می‌کردند و کارهای ناشایست از آن‌گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است هیچ‌گاه از آنان سر نمی‌زد، به ویژه گدایی و گدابازی که هیچ‌گاه و هرگز از آنان دیده نمی‌شد. نگارنده از طلاب آن روز کسانی را می‌شناسد که تا آن حد دارای طبع بلند و کرامت و

۱. همان، ص ۱۶۶.

شخصیت ذاتی بودند که حتی هم‌حجره و هم‌مباحثه آنان از ناداری‌شان باخبر نمی‌شدند؛ در ساعات شام و نهار به کتابخانه می‌رفتند تا هم‌حجره از وضع آنان آگاه نشود و درنیابد که آنان «آه در بساط» ندارند.

یکی از بزرگان روایت می‌کرد که در دوران طلبگی از شدت ناداری روزه گرفتم و تنها قوت من در سحر و افطار آب بود و نگذاشتم هم‌مباحثه و دوستان نزدیک من از وضع من آگاه شوند. کسانی از طلاب به رغم اینکه «آه در بساط» نداشتند و با گرسنگی روزگار می‌گذرانیدند، نه تنها از کسی (حتی از دوستان و آشنایان) چیزی طلب نمی‌کردند، بلکه از پذیرفتن پولی که

برخی از مردم به عنوان خیرات در میان طلاب تقسیم می‌کردند، خودداری می‌ورزیدند. چقدر جفا و نارواست که انسان‌های بلندهمت و باشرافت، از روی انتقام‌جویی و کینه‌توزی به «گدابازی» متهم شوند و به زیر سؤال بروند؟!

◆ نسبت‌های ناروا به علمای بزرگ حوزه‌ها

... واقع مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب شهید جاوید سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای

بیشتر طلاب در حوزه قم در آن روز و روزگار با اینکه نادار بودند و بیشتر ایام را با سختی می‌گذرانیدند پیوسته با متانت، مناعت و وزانت حرکت می‌کردند و کارهای ناشایست از آن گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است هیچ‌گاه از آنان سر نمی‌زد، به ویژه گدایی و گدابازی که هیچ‌گاه و هرگز از آنان دیده نمی‌شد.

کتاب شهید جاوید هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود... ساواک هم در قم و هم در

اصفهان و هم در دیگر حوزه‌های علمیه علما را تحریک می‌کرد...^۱

نگارنده در سال ۱۳۴۵ با شهید مفتاح در منزل او دیداری داشت. کتابی خطی در روی میز مطالعه او بود، گفت: «کتابی است که آقای صالحی نجف‌آبادی درباره امام حسین^(ع) نوشته است به نظر من کتاب خوبی است لیکن اگر چاپ شود سر و صدای زیادی به همراه خواهد داشت.»

بنابراین دیدگاه، اگر دست ساواک در کار نبود، علمای قم و اصفهان و دیگر حوزه‌ها از کتاب شهید جاوید به عنوان یک کتاب معتبر و در خور استفاده، استقبال می‌کردند و هیچ‌گونه بحث و جدالی به میان نمی‌آمد!! و جار و جنجالی به همراه نداشت!! این ماجراجویی و «تحریک» ساواک بود که موجب شده‌ها کتاب در رد کتاب یادشده به رشته نگارش کشیده شود!! آن‌گاه که انسان دین و ایمان خود را در راه انتقام‌جویی سودا کرد می‌تواند چشم خود را ببندد و هر

آنچه نفس سرکش او می‌خواهد بر زبان و قلم آورد و به کائنات ناسزا بگوید و همگان را به شیوه و شگردی به زیر سؤال ببرد.

نگارنده در سال ۱۳۴۵ با شهید مفتاح در منزل او دیداری داشت. کتابی خطی در روی میز مطالعه او بود، گفت: «کتابی است که آقای صالحی نجف‌آبادی درباره امام حسین^(ع) نوشته است به نظر من کتاب خوبی است لیکن اگر چاپ شود سر و صدای زیادی به همراه خواهد داشت.» نویسنده کتاب یادشده نیز چون از سر و صداهایی که آن کتاب ایجاد خواهد کرد، آگاهی داشت از مرحوم آیت‌الله مشکینی و نیز از آقای منتظری تأییدنامه‌ای گرفت تا از بار فشار بر خود بکاهد. بنابراین، بسیاری از سر و صداها و بحث و گفتگوها ریشه در دیدگاه‌ها،

برداشت‌ها و تحلیل و تفسیرهای گوناگون نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران اندیشمند حوزه‌های علمی داشت و این‌گونه نبود که همه آن مخالفت‌ها با کتاب شهید جاوید به «تحریک» ساواک صورت گرفته باشد. البته جای تردید نیست که ساواک نیز همانند همه سازمان‌های جاسوسی جهان از درگیری‌ها و کشمکش‌ها بهره‌برداری می‌کرد و به اختلاف‌ها دامن می‌زد، لیکن همه مخالف‌خوانی‌ها را به ساواک نسبت دادن سخنی درست و مطابق واقع نیست و از زبان یک انسان متعهد و خردمند بیرون نمی‌آید.

◆ نسبت جوزدگی به آیت‌الله فاضل (ره)

... آقای فاضل لنگرانی به نام شورای عالی مدیریت حوزه یک نامه به آقای وافی

می‌نویسد که بر حسب واگذاری امام، ایشان متصدی قسمت تربیت مدرس شود... و یک نامه هم به آقای ملک... از سؤال آقای دکتر احمدی و جواب امام معلوم می‌شود ایشان نظر به ساختمان دارالشفای نداشته‌اند بلکه نظرشان به تشکیلات تربیت مدرس بوده و... آقای فاضل نامه مرحوم امام را ندیده و تحت تأثیر جو ایجادشده و شایعات دو حکم مذکور را صادر کرده است...^۱

اگر بنا بر ادعای آقای منتظری، حاج سید احمد خمینی با عبدالرضا حجازی «خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیاله بودند!» این افتخار او را بس که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاقی از آن رفیق نااهل رنگی نگرفت و به لغزش و لرزش دچار نشد و کرامت و شخصیت خانوادگی خود را تباه نکرد و از راه اسلام و امام بازماند.

۱. همان، ص ۵۱۳.

◆ نسبت دروغ و مسائل اخلاقی به یادگار امام!

... آخر در زمان ما این چه مطبوعاتی است که مثلا احمد آقای خمینی یک سری حرفهای بی‌اساس و دروغ به اسم «رنجنامه» به هم بافت و همه مطبوعات هم از اول تا آخر آن را نوشتند...^۱

اکنون حدود هفده سال از انتشار «رنجنامه» می‌گذرد و در درازای این سالها آقای منتظری و نور چشمان او فراوان با رادیوهای بیگانه از جمله رادیو رژیم صهیونیستی گفتگو و مصاحبه داشته‌اند و بر ضد نظام و انقلاب اسلامی سخن‌پراکنی کرده‌اند و در سایت خود هر آنچه را که خواسته‌اند مطرح کرده‌اند، چرا تاکنون یک مورد - آری تنها یک مورد - از «حرفهای بی‌اساس و دروغ»! حجت‌الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی (ره) را بازگو نکرده‌اند؟! چرا نتوانسته‌اند حتی ایرادات و اشکالات مستند و منطقی آن بزرگوار به آقای منتظری را پاسخ گویند؟ گویا آقای منتظری در برابر انتقادات و اشکالاتی که بر رفتار و گفتار او وارد می‌شود، جز ادعای اینکه «بی‌اساس و دروغ است» پاسخی بلد نیست و حرفی ندارد! آن روز که نگارنده به همراه حجج اسلام حاج آقای کروبی و حاج آقای جمارانی آن نامه تاریخی را از سر دلسوزی به او نوشتیم تنها پاسخی که پس از گذشت حدود سه ماه، از جانب او انتشار یافت، این بود که در این نامه «چندین تهمت و دروغ واضح وجود» دارد! بدون اینکه به یکی از آن «چندین تهمت و دروغ» اشاره‌ای داشته باشد! آیا آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او مردم را تا این پایه عوام و نادان پنداشته‌اند و بر این باورند که در برابر انتقادات و اشکالات اصولی، منطقی و مستند، صرف ادعای اینکه «یک سری حرفهای بی‌اساس و دروغ» می‌باشد می‌توان نسل امروز، نسل‌های آینده و تاریخ را فریب داد و روی واقعیت‌ها پرده کشید؟! آیا با ادعاهای واهی و بی‌پایه می‌توان کاستی‌ها، نادرستی‌ها، لغزش‌ها، باندبازی‌ها، جانبداری از آدمکشان و منافقان و تأثیرپذیری از لیبرالیست‌ها و بیگانه‌پرست‌ها را پوشیده

داشت و نفوذ پادوهای سازمان سیا را در بیت خویش پنهان کرد و خیانت به کشور، ملت و آرمان‌های ملی را خدمت نمایاند؟

خاطره‌بافان و دروغ‌سازان کتاب خاطرات از آنجا که در برابر رنجنامه مستند یادگار امام خود را خلع سلاح دیدند و پاسخی به خرده‌گیری‌های اصولی و منطقی آن مرحوم نداشتند طبق شیوه همه عناصر ورشکسته و بی‌منطق به تهمت و ناسزا رو آورده‌اند و کوشیده‌اند با نسبت‌های ناروا و بهتان‌تراشی‌ها از او انتقام بگیرند و حقایق را که در رنجنامه آمده است به زیر سؤال ببرند، از این رو، با یک پرسش و پاسخ ردیلانه این‌گونه لجن‌پراکنی کرده‌اند:

آیا آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او مردم را تا این پایه عوام و نادان پنداشته‌اند و بر این باورند که در برابر انتقادهای و اشکالات اصولی، منطقی و مستند، صرف ادعای اینکه «یک سری حرف‌های بی‌اساس و دروغ» می‌باشد می‌توان نسل امروز، نسل‌های آینده و تاریخ را فریب داد و روی واقعیت‌ها پرده کشید؟!

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا^۱ نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی - برادر سید عبدالرضا که اعدام شد - در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجویی‌های خود علیه آقای سید احمد خمینی اعتراف‌هایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قهریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و بعد در بازجویی‌های وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شده است. به نظر

۱. مخالفت با حضور مهدی قاتل در بیت آقای منتظری.

۲. بازداشت مهدی قاتل.

شما آیا مرحوم حاج سید احمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سید مهدی منتشر شود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمد آقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیماله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سید احمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل‌قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یک دفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سید احمد هم برای او کاری نکرد! این مسئله سؤال برانگیزی بود...^۱

خاطره‌بافان و دروغ‌سازان کتاب
خاطرات از آنجا که در برابر رنجنامه
مستند یادگار امام خود را خلع
سلاح دیدند و پاسخی به
خرده‌گیری‌های اصولی و منطقی آن
مرحوم نداشتند طبق شیوه همه
عناصر ورشکسته و بی‌منطق به
تهمت و ناسزا رو آورده‌اند و
کوشیده‌اند با نسبت‌های ناروا و
بهتان تراشی‌ها از او انتقام بگیرند.

بی‌تردید این پرسش و پاسخ از پایه
ساختگی و نمایشی است و جز اتهام و
افترا و دروغ ناروا، مایه‌ای در آن نیست و
پرسش‌کنندگان و پاسخ‌گویندگان حاکم در
بیت آقای منتظری بهتر از دیگران می‌دانند
آنچه در این پرسش و پاسخ به یادگار
امام نسبت داده‌اند عاری از حقیقت و دور
از واقعیت است و اینکه «سید عبدالرسول
حجازی در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر
در بازجویی‌های خود علیه آقای سید
احمد خمینی اعتراف‌هایی داشته و این
اوراق از کیف آقای میرزایی نماینده

۱. همان، ص ۶۰۹.

قهدریجان توسط وزارت اطلاعات به سرقت رفته» و... و... جنبه خیالبافی، صحنه‌سازی و شعبده‌بازی دارد که البته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و باند مهدی و هادی در این‌گونه خیالبافی‌ها، افسانه‌سرایی‌ها، سندسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها زبردستاند و تجربه طولانی دارند، لیکن آنچه بایستی مورد بررسی و ارزیابی قرار بگیرد این است که غرض و انگیزه اصلی از این پرسش و پاسخ ساختگی چه می‌باشد و شبکه حاکم در بیت آقای منتظری با این شعبده‌بازی چه اندیشه‌ای را می‌خواهد به بار بنشاند و چه برآیندی به دست آورد؟ جریان انتقام‌گیری از امام و حاج سید احمدآقا از انگیزه‌های دیرینه این شبکه است و در آن تردیدی نیست، لیکن به نظر می‌رسد غرض از طرح این پرسش و پاسخ جریانی فراتر از انتقام‌جویی در کار است که نبایستی از آن غفلت ورزید.

به نظر می‌رسد انگیزه اصلی از این پرسش و پاسخ ساختگی را بایستی در محورهای زیر جستجو کرد:

۱. دفاع از مهدی قاتل

باند مهدی قاتل از اینکه لیدر فقیدشان آدمکش جنایت‌پیشه‌ای بوده است در رنج‌اند و تمام تلاش و کوششان این است که به نحوی او را از این اتهام میرا سازند و به نسل امروز و به تاریخ بباورانند که نامبرده به جرم آدمکشی و جنایت اعدام نشده است، بلکه قربانی یک سلسله اطلاعات و اخبار و اسنادی شده است که علیه مقامات نظام اسلامی در دست داشته

البته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و باند مهدی و هادی در این‌گونه خیالبافی‌ها، افسانه‌سرایی‌ها، سندسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها زبردستاند و تجربه طولانی دارند.

و مسئولان از بیم اینکه مبادا آن اطلاعات را برملا کنند پیش‌دستی کردند و او را از میان بردند!! یکی از پادوهای بیسواد باند مهدی و هادی هاشمی به نام مصطفی ایزدی در نامه‌ای که در آبان سال ۸۶ به نگارنده نوشت، در دفاع از مهدی قاتل آورد: «... چه شد سید مهدی هاشمی را دستگیر کردید و اعترافاتی از او به نفع خود گرفتید و سریع هم اعدامش کردید...!!!»

آقای منتظری نیز به رغم اینکه از مهدی قاتل به سبب اعترافاتی که داشت و حقایقی را در تلویزیون برملا کرد، دل خوشی ندارد و از این رو، هر گاه از او نامی به میان آورده و می‌آورد همراه با طلب رحمت و مغفرت نمی‌باشد، با وجود این برای او سنگین و دشوار است بپذیرد که یک آدمکش جنایتکار سالیان درازی در کنار او بوده و او با همه نیرو از او حمایت کرده و او را بزرگ شمرده و رسماً اعلام کرده است:

... من مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث بود و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم... من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب... در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا از آنان کمتر نیست...^۱

از این رو، بر خود وظیفه! می‌داند که از نامبرده به هر قیمتی دفاع کند و چنین بباوراند که اعدام او نه از این سبب که او آدم کشته بود و دستش به خون انسان‌های بی‌گناه و عالمان دینی آغشته بود، بلکه جنبه سیاسی داشت! او یک سلسله اسنادی داشت که اگر رو می‌شد برای مسئولان و مقامات نظام آبروریزی به بار می‌آورد!! او قربانی «قضیه مکه‌فارلین شد»!^۲

«قضیه سید مهدی بهانه بود و می‌خواستند به بهانه او نیروهای خوب را سرکوب کنند...»^۳

«هدف اصلی من بودم، نه سید مهدی شاید هدف اصلی تثبیت موقعیت آینده احمدآقا بود...»^۴

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۶۰۷.

۳. همان، ص ۶۰۰.

۴. همان، ص ۶۱۰.

آقای منتظری از روزی که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی برخاست و با همدستی منافقین حاکم در بیت و دیگر عناصر به اصطلاح ملی - مذهبی، غربگرا و دگراندیشان وابسته به امریکا و مأموران نفوذی سازمان سیا مانند قربانی‌فر، کوشید که همه عملیات نظامی، سیاسی، قضایی و... در نظام جمهوری اسلامی را ناروا و غیرقانونی بنمایاند.

منافقین جرم نابخشودنی است! که بایستی آقای منتظری به یقه‌درانی برخیزد! و فریاد و اسلاما سردهد!!

طرح این پرسش و پاسخ نیز برای این است تا بافته‌های بی‌پایه و بی‌مایه‌ای را که در خاطرات منسوب به او آورده‌اند استواری ببخشند و چنین بیاوراند که سید مهدی را به جرم اینکه اوراق و اسنادی از اعترافات سید عبدالرسول حجازی و اوراق بازجویی او علیه مرحوم حاج سید احمدآقا در دست داشت دستگیر و اعدام کردند و او در واقع قربانی اطلاعات و اسنادی شد که در اختیار داشت و گرنه جرم او (آدمکشی‌ها) که تا این حد سنگین نبود! تا به دستگیری و تعقیب و کیفر نیازی داشته باشد! کشتن چند تن از افراد بی‌سر و پا! که جرم شمرده نمی‌شود! تنها محاکمه و اعدام

۲. به زیر سؤال بردن نظام جمهوری اسلامی

چنان‌که در آغاز این فرگرد اشاره شد آقای منتظری از روزی که از قائم‌مقامی کنار گذاشته شد، به رویارویی با نظام جمهوری اسلامی برخاست و با همدستی منافقین حاکم در بیت و دیگر عناصر به اصطلاح ملی - مذهبی، غربگرا و دگراندیشان وابسته به امریکا و مأموران

نفوذی سازمان سیا مانند قربانی‌فر، کوشید که همه عملیات نظامی، سیاسی، قضایی و... در نظام جمهوری اسلامی را ناروا و غیرقانونی بنمایاند و از مخالفان انقلاب اسلامی به هر شیوه و بهانه‌ای پشتیبانی به عمل آورد، از این رو، می‌بینیم که در خاطرات منسوب به او اعدام قطب‌زاده و رویارویی با توطئه کودتا، برخورد با جریان سید کاظم شریعتمداری، مجازات منافقین، اعدام مهدی هاشمی، اعدام فتح‌الله امید و سرانجام کیفر عبدالرضا و عبدالرسول حجازی را به گونه‌ای به زیر سؤال برده و چنین وانمود کرده است که همه این اعدام‌ها، کیفرها و مجازات ریشه در تسویه حساب‌های شخصی مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی با اعدام‌شدگان داشته است و با زبان بی‌زبانی کوشیده است و انمود کند که اعدام‌شدگان همگی بی‌گناه و معصوم بوده‌اند!! و قربانی بند و بست‌هایی شده‌اند که مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی و شخص حاج سید احمدآقای خمینی در آن نقش داشتند!

۳. همدستی عبدالرسول حجازی با باند مهدی قاتل

بنا بر برخی از گزارش‌ها و اطلاعات به دست آمده، عبدالرسول حجازی در منطقه قهدریجان با باند مهدی و هادی همکاری‌ها و بند و بست‌هایی داشته و مهدی قاتل نامبرده را به عنوان «ترکش خورده انقلاب» به کار گرفته بوده است. از این رو، با این پرسش و پاسخ ساختگی تلاش شده است به عنوان «فرار به جلو» پیشاپیش ارتباط او با باند مهدی قاتل را انکار کند و او را از همدستان مرحوم سید احمد خمینی بنمایاند و ننگ را با رنگ بزداید.

۴. به زیر سؤال بردن امام و انقلاب اسلامی

اتهام به مرحوم حاج سید احمد خمینی به عنوان چهره برجسته و مورد اعتماد امام، نه تنها به منظور انتقام‌جویی، بلکه در راستای رویارویی با امام و انقلاب اسلامی، از دیگر انگیزه‌های مطرح کردن پرسش و پاسخی است که در بالا آمد.

واقعیت این است که وارستگی، آراستگی، پاکدامنی و بی‌آلایشی شادروان حاج سید احمد خمینی و پاکیزگی و درخشندگی بیت امام، برای عناصر ضد انقلاب و دشمنان سوگندخورده اسلام و عناصر و گروه‌های مخالف و معاند انقلاب اسلامی، مایه رنج و درد و آشفتگی است و زندگی شفاف امام و فرزندان او، راه هر گونه پیرایه بستن را بر روی بداندیشان و یاوه‌گویان می‌بندد. خردورزان و اندیشمندان آن‌گاه که ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی یادگار امام به دنیا و ریاست را می‌بینند، چگونه می‌توانند دروغ‌های خیانت‌باری را که در

وارستگی، آراستگی، پاکدامنی و بی‌آلایشی شادروان حاج سید احمد خمینی و پاکیزگی و درخشندگی بیت امام، برای عناصر ضد انقلاب و دشمنان سوگندخورده اسلام و عناصر و گروه‌های مخالف و معاند انقلاب اسلامی، مایه رنج و درد و آشفتگی است و زندگی شفاف امام و فرزندان او، راه هر گونه پیرایه بستن را بر روی بداندیشان و یاوه‌گویان می‌بندد.

کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان او آمده است که «غوغای برکناری» برای این بوده است که حاج احمدآقا به قائم‌مقامی منصوب شود^۱ و در واقع قدرت‌طلبی حاج سید احمدآقا مایه کنار زدن او از آن مقام گردیده است! و این‌گونه اراجیف را باور کنند؟ یکی از شگردهای دروغ‌سازان این است که برای باوران‌دان یک دروغ به شنوندگان، دروغ بزرگ‌تری می‌بافند تا دروغ نخست را استواری بخشند. خاطره‌نویسان با اتهام ناروایی که در پرسش و پاسخ بالا به شادروان حاج سید احمد روا داشتند، می‌خواهند او را همدست مافیای مواد مخدر و باند فساد بنمایانند تا اتهامات دیگر به آن مرحوم برای مردم پذیرفتنی باشد و بدین‌گونه امام

۱. همان، ص ۲۹۷.

و بیت او و در واقع انقلاب اسلامی و مردم انقلابی به زیر سؤال روند و عناصر ورشکسته، از همه‌جا رانده و از همه‌جا مانده و به گفته مهدی قاتل، «ترکش خورده‌ها!» تیرئه شوند.

◆ پاسخی مستدل به پرسش و پاسخ مبتذل

پرسش‌کنندگان فرومایه ادعا کرده‌اند که دستگیری و اعدام مهدی هاشمی برای این بوده است که حاج احمد آقا وحشت داشت که اوراق و اسناد همدستی او با باند موادمخدر و فساد «توسط سید مهدی منتشر شود»! لکن از این نکته غافل بوده‌اند که اگر فرضاً چنین وحشتی در کار بود، با دستگیری و اعدام مهدی قاتل برطرف نمی‌شد. مهدی هاشمی اعدام شد، آقا هادی هاشمی که اعدام نشد، او می‌توانست آن اوراق را برملا کند. اتفاقاً شادروان حاج سید احمد خمینی، آقا هادی را استاد و مربی مهدی می‌دانست و بر این باور بود که خط‌دهنده و طراح، آقا هادی است و در بسیاری از برنامه‌ها و جریان‌ها مهدی مجری دیدگاه و نقشه‌های آقا هادی

است. مهدی هاشمی اعدام شد، شبکه او که از میان نرفت، اگر اسنادی در کار بود بی‌تردید آن شبکه به انتشار آن اسناد دست می‌زد، مگر با از میان بردن یک نفر یا چند نفر می‌توان اسناد را از میان برد؟! اگر به راستی چنین اوراقی در دست باند مهدی قاتل بود، چرا تاکنون انتشار نیافت؟ چرا بی‌بی‌سی، رادیو امریکا و رادیو اسرائیل تا کنون از محتوای آن

آن روز که شادروان سید احمد خمینی دستگیر و به زندان کشیده شد (۱۳۴۶) تنها ۲۲ سال از عمر او می‌گذشت و در سنی نبود که با عبدالرضا حجازی رفیق و هم‌پیماله باشد.

آگاهی نیافتند؟ و آن را انتشار ندادند؟! باید دید همدستان مهدی قاتل و شبکه حاکم در بیت آقای منتظری که تا کنون بارها با رادیوهای بیگانه به گفتگو و درد دل نشستند و بر ضد نظام

اسلامی لجن‌پراکنی‌ها کردند، چرا از این اوراق سخنی به میان نیاوردند؟! و آن را انتشار ندادند؟

این ادعا که «آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمدآقا خمینی خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پایاله بودند»! از دروغ‌ها و اتهاماتی است که از سر داغ از دست دادن سمت قائم‌مقامی مطرح شده است. شادروان حاج سید احمد هیچ‌گاه با نامبرده ارتباط تنگاتنگی نداشت. نامبرده در دورانی از شاگردان امام بود و از مبارزان باسابقه و از همراهان شهید نواب صفوی به شمار می‌رفت و طبعا با چهره‌های مبارز، از

اگر اجل به رژیم شاه مهلت داده بود و انقلاب چند مدتی دیرتر به پیروزی رسیده بود، هم‌پایاله آقای منتظری، مهدی قاتل، که به ساواک سرسپرده بود، بی‌تردید هر روز برای آقای منتظری در زندان ناهار می‌برد و از او در زندان پذیرایی ویژه‌ای به عمل می‌آورد.

جمله آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی در ارتباط بود و آن‌گاه که امام نهضت را آغاز کرد، او نیز در صحنه مبارزه حضوری فعال داشت و با مردان مبارز همراهی می‌کرد و بارها دستگیر و زندانی شد. رژیم شاه توانست از برخی ضعف‌ها و سستی‌های درونی نامبرده بهره‌گیری کند و او را به هماهنگی و همدستی با رژیم بکشاند. آن روز که شادروان سید احمد خمینی دستگیر و به زندان کشیده شد (۱۳۴۶) تنها ۲۲ سال از عمر او می‌گذشت و در سنی نبود که با عبدالرضا حجازی رفیق و هم‌پایاله باشد و اگر عبدالرضا حجازی طبق خواست شخصی و یا به اشاره رژیم به منظور نفوذ در سیداحمدآقا «هر روز برای او ناهار می‌آورد» نقطه ضعفی برای آن مرحوم به شمار نمی‌رود. اگر اجل به رژیم شاه مهلت داده بود و انقلاب چند مدتی دیرتر به پیروزی رسیده بود، هم‌پایاله آقای منتظری، مهدی قاتل، که به ساواک سرسپرده بود، بی‌تردید هر روز برای آقای منتظری در زندان ناهار می‌برد و از او در زندان

پذیرایی ویژه‌ای به عمل می‌آورد. لیکن یکی از صدها تفاوت حاج سید احمد خمینی با آقای منتظری این بود که آن مرحوم به رغم خدمات و محبت‌های عبدالرضا حجازی، از او تأثیر نگرفت و در راستای هماهنگی و همراهی با رژیم شاه حرکت نکرد، لیکن اگر رژیم شاه به دست ملت ایران واژگون نشده بود، ساواک می‌توانست از راه مهدی هاشمی، آقای منتظری را ناخودآگاه و ندانسته به خدمت گیرد و گام به گام سیاست شیطانی خود را به دست او اجرا کند.

چنان‌که آشنایی و شناخت دیرینه حاج سید احمد خمینی با آقای حجازی نتوانست آن مرحوم را بلغزاند و به حمایت نادرست و غیرقانونی از نامبرده وادارد، از این رو، دیدیم هنگامی که نامبرده به اتهام فساد بازداشت، محاکمه و اعدام شد. به گفته آقای منتظری «سید احمد هم برای او کاری نکرد!» چون در مکتب امام پرورش یافته بود و این حقیقت را به درستی باور داشت که در آیین اسلام حسب، نسب، دوستی، رفاقت و... نمی‌تواند و نباید مانع اجرای قانون باشد، لیکن آقای منتظری نسبت به مهدی هاشمی تا آن پایه سمپاتی داشت که همه حیثیت، شخصیت، دیانت، آبرو و اعتبار خود را در راه نجات آن قاتل قربانی کرد.

یکی از صدها تفاوت حاج سید احمد خمینی با آقای منتظری این بود که آن مرحوم به رغم خدمات و محبت‌های عبدالرضا حجازی، از او تأثیر نگرفت و در راستای هماهنگی و همراهی با رژیم شاه حرکت نکرد، لیکن اگر رژیم شاه به دست ملت ایران واژگون نشده بود، ساواک می‌توانست از راه مهدی هاشمی، آقای منتظری را ناخودآگاه و ندانسته به خدمت گیرد و گام به گام سیاست شیطانی خود را به دست او اجرا کند.

حاج سید احمد خمینی این پرورش یافته مکتب امام، تا آن پایه نفوذناپذیر، باصلابت، بافضیلت، آراسته، صاحب‌نظر و اندیشمند بود که در سنین نوجوانی توانست به تنهایی بیت امام در قم را به مدت ۱۴ سال با آبرومندی اداره کند و رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک و دیگر سازمان‌های جاسوسی و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی به رغم به کارگیری همه ترفندها و توطئه‌ها نتوانستند در او نفوذ کنند.

حاج سید احمد خمینی این پرورش یافته مکتب امام، تا آن پایه نفوذناپذیر، باصلابت، بافضیلت، خودساخته، آراسته، صاحب‌نظر و اندیشمند بود که در سنین نوجوانی توانست به تنهایی بیت امام در قم را به مدت ۱۴ سال با آبرومندی اداره کند و رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک و دیگر سازمان‌های جاسوسی و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی به رغم به کارگیری همه ترفندها و توطئه‌ها نتوانستند در او نفوذ کنند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطانی خویش را به دست او به اجرا درآورند و یا بیت امام را به بی‌آبرویی بکشند.

اگر بنا بر ادعای آقای منتظری، حاج سید احمد خمینی با عبدالرضا حجازی

«خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پایاله بودند!» این افتخار او را بس که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اخلاقی از آن رفیق نااهل رنگی نگرفت و به لغزش و لرزش دچار نشد و کرامت و شخصیت خانوادگی خود را تباه نکرد و از راه اسلام و امام بازماند، به بیراهه کشیده نشد و از آزمایش‌ها روسفید و سربلند بیرون آمد، لیکن آقای منتظری با آن همه ادعاها و خودنمایی‌ها در گذشته اگر در کنار شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله ربانی شیرازی (اعلی‌الله مقامه) قرار نمی‌گرفت معلوم نبود به چه سمت و سویی می‌رفت و چه سرنوشتی پیدا می‌کرد و آن‌گاه که با ترفند هادی و مهدی از آزادمردانی همانند ربانی شیرازی جدا شد، می‌بینید و می‌بینیم چه

سرنوشت شومی یافت و در آزمایش‌ها چگونه همه ارزش‌ها را باخت و همه باورمندی‌های دینی، اخلاقی و انسانی را از دست داد.

«احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا یفتنون»